

هدف فلسفه روان‌شناسی چیست؟

فلسفه در بدو ظهور، همه علوم را دربر می‌گرفت و فیلسوفان، جامع معقول و منقول بودند. برای نمونه، ارسطو^۱ هم درباره مباحث فیزیک، زیست‌شناسی، روان‌شناسی و علم سیاست^۲ می‌اندیشید و هم در منطق^۳ و اخلاق فعالیت علمی می‌کرد. دکارت^۴ هم به ریاضیات، فیزیک، زیست‌شناسی^۵ و روان‌شناسی علاقه‌مند بود و هم به فلسفه، اشتیاق کامل نشان می‌داد. ولی امروزه، فلسفه شاخه‌ای از علوم انسانی است و فلاسفه، بیشتر به مسائل خاص مفهومی^۶ توجه می‌کنند و دیگر درباره موارد خاص از حقایق خارجی اظهار نظر نمی‌کنند و با کمال میل این کار را به دست دانشمندان و متخصصان فن می‌سپارند. فلسفه معاصر را می‌توان اساساً ترکیبی از رشته‌های^۷ زیر دانست: منطق که بخشی از ریاضیات نیز به حساب می‌آید؛ علم معانی^۸ یا بررسی معنی،^۹ دلالت،^{۱۰} تائویل و تفسیر،^{۱۱} و حقیقت؛^{۱۲} معرفت‌شناسی،^{۱۳} یا نظریه دانش و روش‌شناسی عمومی^{۱۴} هستی‌شناسی،^{۱۵} یا نظریه اساسی‌ترین و نافذترین ویژگی‌های جهان؛ و علم اخلاق،^{۱۵} یا نظریه رفتار صحیح و خوب.

شیوه‌های فلسفی گوناگونی وجود دارد. شایع‌ترین شیوه فلسفی کردن،^{۱۶} این است که به کمک مخلوطی از دانش معمولی رایج (مثلاً روان‌شناسی عامیانه)،^{۱۷} نه مانده‌ای از میراث فلسفی و منطق، درباره برخی از مسائل عمومی نظیر اینکه «روان»^{۱۸} چیست؟^{۱۹} تأمل

1. Aristotle

2. political science

3. logic

4. Descartes, R.

5. biology

6. conceptual problems

7. disciplines

8. semantics

9. sense

10. reference

11. interpretation.

12. truth

13. epistemology

14. ontology

15. ethics

16. philosophizing

17. lay psychology

18. mind

۱-۱. تأثیر فلسفه بر روان‌شناسی

فلسفه از دو راه به روان‌شناسی وارد می‌شود: یکی از طریق فرضیه‌های مربوط به ماهیت روان و روش مناسب مطالعه آن و دیگر از رهگذر اصولی کلی که زیربنای تحقیقات علمی در هر رشته‌ای است. بهتر است بحث را با مطالبی درباره راه اول ادامه دهیم و بحث در مورد راه دوم را در بخش ۱-۲ مطرح کنیم.

اگر روان همچون یک هویت مجرد^۱ در نظر گرفته شود؛ یعنی اگر دیدگاه ایدئالیستی^۲ یا روح‌گرایی راجع به روان پذیرفته گردد،^۳ ناگزیر از داشتن روان‌شناسی ذهن‌گرا^۴ هستیم. هدف چنین شاخه‌ای آن‌گونه که گفته شده، توصیف حالات ذهنی یا روانی، به‌ویژه جریان آگاهی (هشیاری)^۵ و تأثیر آنها بر حالات بدنی است. بخش عمده روان‌شناسی کلاسیک، ذهن‌گرا و نشأت گرفته از آرمان‌گرایی فلسفی^۶ است.

رفتارگرایی^۷، بیشتر همچون واکنشی در مقابل ذهن‌گرایی و در ارتباط نزدیک با اثبات‌گرایی^۸ که نوعی فلسفه تجربی بوده است، تکامل یافت. رفتارگرایی (رفتارگرایی هستی‌شناختی)،^۹ وجود روان و یا دمنگم (رفتارگرایی روش‌شناختی)،^{۱۰} امکان مطالعه علمی آن را نفی کرد. افزون بر این، رفتارگرایی متعهد شد که با استفاده از روش علمی (و به‌ویژه تجربی)^{۱۱} بار مطالعه موشکافانه رفتار ظاهری انسان را به دوش کشد. البته در یک نقطه مشترک با ذهن‌گرایی، رفتارگرایی توجه خود را از سیستم عصبی دور نگه داشت و تنها بر محیط طبیعی (رفتارگرایی زیستی)^{۱۲} یا محیط اجتماعی (رفتارگرایی اجتماعی)^{۱۳} متمرکز شد. بنابراین، اگرچه رفتارگرایی تلاشی برای تبیین و توجیه علل رفتار بود، اما موفقیت آن تنها در دایره توصیف آن محدود ماند.

روان‌زیست‌شناسی^{۱۴} با هر دو مکتب ذهن‌گرایی و رفتارگرایی تفاوت دارد؛ هر چند کاملاً هم با آنها بی‌ارتباط نیست. نقطه اشتراک روان‌زیست‌شناسی با ذهن‌گرایی، در باور

1. immaterial entity 2. idealist 3. mentalist Psychology

۴. stream of consciousness: اصطلاحی که ویلیام جیمز به همه تجربه‌ها، خاطرات، احساسات، آرزوها و تخیلات و... که به فرد بستگی دارند و مانند آب در جریان هستند انطباق کرده است (رک: فرهنگ علوم رفتاری، علی‌اکبر شعاری‌نژاد).

5. philosophical idealism 6. behaviorism 7. positivism

8. positivism 9. methodological behaviorism

۱۰. برای توضیح بیشتر در مورد روش علمی و شمولی یا عدم تساوی آن با روش تجربی به بخش نقد مراجعه کنید.

11. biological behaviorism 12. social behaviorism 13. psychobiology

استراسون^۱ در کتاب نافذ او، افراد^۲ (۱۹۵۹)، به همان ایده قرون وسطایی برمی‌گردد که انسان، ترکیبی^۳ از بدن و روان است؛^۴ بدون اینکه تعریف دقیقی از ماهیت اجزای این ترکیب و یا نحوه ترکیب ارائه دهد. موزد سوم نیز دیدگاه پوپر^۵ در کتاب مشهور او (۱۹۷۷) است که با همکاری اکلز^۶ به انجام رسانده و در واقع، بازمانده بلافصل دیدگاه کنش متقابل دکارت در دوگانگی تن و روان^۷ است؛ در این دیدگاه نیز مفاهیم کلیدی تحلیل نشده است؛ توجهی به روان‌شناسی فیزیولوژیک انجام نگرفته و در آن، از قانون بقا (پایستگی) انرژی^۸ سرپیچی شده است. دیگر فلاسفه نیز فریب حدس‌ها و داستان‌های مضحک فروید^۹ را خورده و یا از لفاظی‌های لاکان^{۱۰} تأثیر پذیرفته‌اند. فهرست نام فیلسوفانی که با ادبیات روان‌شناسی معاصر آشنا باشند، شاید از یک سطر تجاوز نکند.

خلاصه، روان‌شناسی و فلسفه به شکلی جدی با هم در تعامل هستند؛^{۱۱} گرچه این امر معمولاً بسیار کند و مخفیانه و به‌ندرت در جهت منافع یکدیگر صورت می‌گیرد. دقیقاً همین مطلب در مورد سایر علوم، به‌ویژه ریاضیات، فیزیک، زیست‌شناسی و علوم اجتماعی صادق است. ما هر چه از این تعامل نهانی، فهم روشن‌تری داشته باشیم، بهتر می‌توانیم این علوم را در جهت منافع طرف‌های دخیل کنترل کنیم. نتیجه چنین کنترلی، به‌طور خاص داشتن علم و فلسفه‌ای خواهد بود که در مسیری یکنواخت حرکت کنند و بینش فزاینده‌ای را به یکدیگر ببخشند.

فصل حاضر، اولاً در صدد اثبات این ادعا است که روان‌شناسی متضمن بخشی از فلسفه است؛ ثانیاً بنا بر این دارد که خطوط کلی فلسفه‌ای را طرح‌ریزی می‌کند که به نظر ما، به منظور پیشبرد تحقیقات و کاربردهای روان‌شناختی، مناسب است. فلسفه‌ای که به شرح و اثبات آن خواهیم پرداخت، محور اصولی کلی خواهد بود که کمابیش در بیشتر علوم تکامل یافته^{۱۱} به روشنی به کار گرفته می‌شود.

1. Strawson, P. F. 2. Individuals 3. compositum
۴. قرون وسطایی خواندن ایده ترکیب انسان از بدن و روان تعبیری است که در موارد مکرر نویسنده محترم به کار می‌برد. در بخش نقد به تفصیل این سخن می‌پردازیم.
5. Popper, K. R. 6. Eccles, I. C. 7. Descartes' s interactionsit mind-body dualism
8. conservation of energy 9. Freud, S. 10. Lacan, J.
11. mature sciences

روان‌تحلیل‌گری^۱ و تا حدودی در روان‌شناسی تحلیل‌زیانی^۲ پجامسکی^۳ مشهور است. همه این مکاتب با روان غیر مادی سروکار داشته، از تجربه و زیست‌شناسی پرهیز می‌کنند؛ گرچه گاهی نیز آن را تمجید می‌کنند.

آرمان‌گرایی / ذهن‌گرایی	اثبات‌گرایی / رفتارگرایی	مادی‌گرایی / روان‌زیست‌شناسی	
رفتار	تولید غیر مستقیم ذهن	پاسخ به محرکات خارجی	پاسخ به محرکات خارجی و داخلی
ذهن	هویت مجرد مستقل	وجود ندارد یا حداقل علم به آن دسترسی ندارد	مجموعه‌ای از فرایندهای مغز
هدف روان‌شناسی	توصیف فرایندهای ذهنی و نتایج بدنی آنها	توصیف، تعدیل، پیش‌بینی و تعدیل فرایندهای رفتاری و ذهنی	توصیف، تحلیل، پیش‌بینی و تعدیل فرایندهای رفتاری و ذهنی
روش روان‌شناسی	درون‌نگری، مستقیم یا غیر مستقیم	مشاهده، تجربه، مدل ریاضی و کنترل آماری	
موقعیت روان‌شناسی	شاخه‌ای از فلسفه یا علم مستقل	شاخه‌ای از زیست‌شناسی یا علوم اجتماعی	شاخه‌ای از زیست‌شناسی و علوم اجتماعی
شعار	من فکر می‌کنم، پس هستم	تو رفتار می‌کنی، پس هستی	ما موجودیم، پس ما رفتار می‌کنیم و می‌اندیشیم.

جدول ۱-۱، فلسفه به منزله منبع الهام برای روان‌شناسی

به‌طور خاص، مکتب انسان‌گرایی (روح‌گرایی، تاریخی-فرهنگی و یا تاریخ‌گرایی) با ایجاد مانع میان انسان و طبیعت - و به تعبیری، با آوردن این مانع از سوی الهیات مسیحیت - مطایعه در مورد انسان را به تأخیر انداخته است؛ مانعی که از همان آغاز ساخت، رو به ویرانی گذاشت و حرمت مطالعه ذهن و جامعه، با رشد یکسری از رشته‌های علمی و استفاده آنها از روش علمی، همچون روان‌شناسی فیزیولوژیک (یا روان‌زیست‌شناسی)، زیست‌شناسی تجربی، زبان‌شناسی عصبی، انسان‌شناسی و برخی علوم دیگر درهم شکسته شد.

البته این توصیف از انسان‌گرایی، ناقص و غیر عادلانه خواهد بود؛ اگر فراموش کنیم که مکتب انسان‌گرایی در یک امر مهم به درستی گام برداشته است. مکتب انسان‌گرایی با حفظ روح (در گفتگوهای امروزی: مغز کاملاً تکامل یافته^۴) برای انسان، او را در یک ردیف بسیار ویژه قرار می‌دهد؛ چراکه این عنصر، امکان ساخت مطالب پیچیده و

1. psychoanalysis

2. psycholinguistics

3. Chomsky, N.

4. highly evolved brain

به وجود حالات روانی است و محل تلاقی آن با رفتارگرایی، باور به ضرورت پژوهش به روش علمی می‌باشد. روان‌زیست‌شناسی چنین می‌انگارد که رفتار، نتیجه فرآیند عصبی است که گاه با محرکی خارجی به جریان می‌افتد؛ در حالی که حالات ذهنی، حالات خاصی از مغز است. دیدگاه اخیر اگرچه از سوی روان‌شناسی فیزیولوژیک معاصر، به‌طور جدی حمایت دیده است، ریشه در یونان باستان دارد. این همان عقیده آکمایون^۱ بود که بقراط^۲ آن را پذیرفت. اما این رأی ضعیف که مغز چیزی جز یک وضعیت و حالتی از ماده نیست، دیدگاه مشترک تمام فلسفه‌های ماده‌گرا است. ما این نکته را در بخش ۱-۲ پی خواهیم گرفت.

پس فلسفه، منبع الهام برای روان‌شناسی است و این امر چه خوب باشد و چه بد، گریزی از آن نیست (ر.ک: جدول ۱-۱).

البته فلسفه تنها یک منبع الهام برای روان‌شناسی نبوده و گاهی حتی یک مانع برای آن قلمداد می‌شده است؛ برای مثال، کانت^۳ و پیروان صاحب نفوذ او که در قرن نوزدهم در گروهی به نام مکتب تاریخی-فرهنگی^۴ یا انسان‌گرا^۵ شکل گرفتند، اعلام کردند که روان‌شناسی نمی‌تواند یک علم طبیعی باشد، بلکه یک علم روحی^۶ (علوم عقلی)^۷ همراه با علوم اجتماعی است (علوم روحی، علوم اخلاقی^۸ نیز نامیده می‌شوند و این تقریباً همان چیزی است که رفتارگرایان، آن را «علوم رفتاری»^۹ می‌نامند).

در گذشته بر این باور بودند که علم روح (یا روان)، غیر تجربی و غیر ریاضی است؛ لذا این علوم را در رده علوم انسانی قرار می‌دادند؛ چراکه مطالعه آنها تنها به کتاب نیازمند بود و آموزش آنها حتی به تخته سیاه احتیاج نداشت. چنین گفته می‌شد که هدف این‌گونه علوم و آموزش‌ها صرفاً توصیف مسائل و فهم (یعنی فهمیدن^{۱۰}) آنها است و نه تعلیل و یا پیش‌بینی (توضیح دادن^{۱۱}) مسائل در سایه قوانین عینی؛ زیرا روح^{۱۲} مجرد و عاری از قانون فرض شده بود. این فلسفه هنوز در برخی مکاتب معاصر به‌ویژه در روان‌شناسی انسان‌گرا^{۱۳}

۱. Alcmaeon (حدود ۵۲۰ ق.م) پزشک یونانی، پیرو مکتب فیثاغوری.

2. Hippocrates

3. Kant, I.

4. historico-cultural school

5. humanistic school

6. spiritual

7. Geisteswissenschaft

8. moral sciences

9. behavioral sciences

10. verstehen

11. verstehen

۱.۲. فلسفه‌های روان

روان‌شناسی چنان به فلسفه نزدیک است که هر روان‌شناسی، صرف نظر از نگرش مثبت یا منفی او به فلسفه و یا بی‌توجهی‌اش به آن، ناگزیر از داشتن نوعی فلسفه روان و یا دیگر فلسفه‌هاست. البته این فلسفه اگرچه در موارد استثنائی، احتمالاً نتیجه ژرف‌نگری در یافته‌های علمی است، در بیشتر موارد، سطحی و آموخته‌ای از معلمان، همکاران و یا مطالب کتاب‌های گوناگون می‌باشد. به هر حال، هیچ روان‌شناسی نمی‌تواند از سنت‌های گذشته دوری‌گزیند؛ این سنت‌ها مجموعه‌ای از انبوه دیدگاه‌های قدیمی و برخی نظریه‌های منسوخ دربارهٔ اصطلاح سؤالات بزرگ^۱ و از جمله آنها مسئله ماهیت روان است (مراجعه شود به بورینگ^۲ ۱۹۵۰، هرست^۳ ۱۹۷۹، وثریک^۴ ۱۹۷۹).

بیشتر فلسفه‌های روان در طول سه هزاره گذشته توسط فلاسفه و متکلمان مطرح شده است. هر کدام از این فلسفه‌ها دربارهٔ مسئله تن-روان^۵ یعنی اینکه روان چیست و چگونه به ماده، به‌ویژه بدن مرتبط می‌شود، راه‌حل مخصوص به خود را بیان می‌کنند. این پرسش را که زمانی تنها متکلمان و فیلسوفان مطرح می‌کرده‌اند، امروزه دانشمندان نیز بررسی می‌کنند. پس این مسئله، همراه با سؤالات دیگری مانند اینکه «جامعه خوب کدام است؟»، در سه راهی علم، فلسفه و کلام قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، این مسئله را نیز همانند مشابه آن، می‌توان هم از نظر علمی و فلسفی و هم اعتقادی (به‌ویژه کلامی) بررسی کرد. همین‌طور مانند موارد مشابه، هر راه‌حل پیشنهادی به این مسئله و هر استدلالی درباره آن، احتمالاً واکنش‌های بحث‌انگیزی را در پی خواهد داشت. همچنان که روان‌شناس مشهوری می‌گوید، به نظر می‌آید که صرف دعوت به بحث در مورد مسئله روان-تن، حتی دانشمندان با حوصله را نیز سردرگم می‌کند.

فلسفه‌های متعدد روان را می‌توان به دو گروه بزرگ تقسیم نمود: وحدت‌گرایی روان فیزیکی (روان‌تنی)^۶ و دوگانه‌گرایی روان فیزیکی^۷. وحدت‌گرایی بر آن است که ماده و روان، به شکلی، یک امر واحد است؛ در مقابل، دوگانه‌گرایی بر این باور است ماده و روان دو امر متفاوت هستند. برخلاف این تقسیم کلی، هیچ‌کدام از این دو دسته به شکل

1. Big Questions

2. Boring, E. G.

3. Hearst, E.

4. Whetherick, N.

5. mind-body problem.

6. psychophysical monoism

7. Psychophysical dualism

ساختارهای عقلی را به انسان می‌بخشد؛ چنانچه وی را نادر می‌نماید محیطی دست ساخته و پیچیده، مرکب از عناصر اقتصاد، سیاست و فرهنگ به وجود آورد (این محیط دست ساخته، یعنی جامعه، رفتار و حالات روانی را نیز شکل می‌بخشد). این تصویر از انسان، این نکته را در بر دارد که زیست‌شناسی، اگرچه ضرورت دارد، برای بررسی طبیعت انسان کافی نیست. به بیان روشن‌تر، از آنجا که طبیعت انسان، به‌طور کامل طبیعی نیست و تا حدودی دست‌ساز (یعنی ساخته دست بشر) می‌باشد، مطالعه در مورد انسان نه تنها به علوم طبیعی^۱ وابسته است که علوم اجتماعی^۲ را نیز نیاز دارد؛ هر چند هر دو نوع مطالعه از جهت روش شناختی مشابه‌اند.

به هر حال، باید تصدیق کرد که انسان، ویژگی‌ها، استعدادها و قوانینی دارد که او را از سایر موجودات طبیعت جدا می‌سازد. در عین حال، باید در نظر داشت که این ویژگی‌ها و قوانین، انسان را از قواعد زیست‌شناسی رها نمی‌کند و چنین نیست که از او موضوع نامناسبی برای تحقیقات علمی بسازد. به دیگر سخن، دیدگاه آرمانگرا در مورد ویژه بودن انسان را می‌پذیریم؛ با این فرض که دو اصل زیر را نیز با آن همراه سازیم. الف) بدون اینکه معجزه‌ای رخ داده باشد، انسان نتیجه فرآیند طولانی تکاملی است که صرفاً عوامل مادی در آن دخیل بوده است؛^۳ ب) به جای اینکه به علم بی‌اعتنا باشیم، باور داریم که انسان‌ها می‌توانند به شکل علمی مطالعه شوند.^۴ اصل الف) در ماده‌گرایی حدوثی^۵ (و البته نه در فیزیک‌گرایی^۶ یا ماده‌گرایی عامیانه^۷) ریشه دارد و اصل ب) جزئی از واقع‌گرایی علمی^۸ است. از آنجا که ماده‌گرایی، یک نظریه هستی‌شناختی و واقع‌گرایی، دیدگاهی در شناخت‌شناسی است، می‌توان دریافت که تنها بعضی از فلسفه‌ها - و نه مطلق فلسفه - برای مطالعه علمی انسان و به‌ویژه نسبت به روان‌شناسی علمی زبان‌بارند. به هر حال، در اینجا هم بسان موارد دیگر، یک درد، درد دیگران را درمان می‌کند.

1. natural science

2. social science

۳. این اصل مبتنی بر دیدگاه مادی در مورد آفرینش انسان است. نظر خوانندگان عزیز را به نقد این دیدگاه در بخش نقد جلب می‌کنیم.

۴. این اصل نیز نیاز به تأمل دارد که در بخش نقد به آن پرداخته خواهد شد.

5. emergentist materialism

6. Physicalism

7. ...

سومین ویژگی مهم، این است که بیشتر فلسفه‌های روان‌مجملاًند و در نتیجه، دستخوش تضادهای هرمنوتیک مبهم و بی‌پایان هستند (در چنین بحثی، مفسران یا منتقدان الف و ب درباره آنچه مؤلف ج واقعاً درصدد بیان آن بوده است، با یکدیگر مخالفت می‌ورزند؛ در حالی که در یک تضاد علمی، افراد بر سر مسائلی همچون ارزش طرح پژوهشی، اعتبار روش و یا صحت یک فرضیه یا نظریه بحث می‌کنند و باید برای اثبات دیدگاه خود، مدرک به دست دهند). بهتر است پیش از ادامه بحث راجع به ویژگی چهارم، به سه مورد مهم از این فلسفه‌های مبهم اشاره کنیم.

دیدگاه ارسطو درباره مسئله تن-روان، چنان مبهم است که ما نمی‌توانستیم آن را در جدول ۱-۲ جای دهیم (چنان که در مورد کانت مسئله چنین است). ارسطو، از سویی دیدگاه آرمان‌گرایی و فطری‌نگری افلاطون را با ارائه یک دیدگاه تجربی در مورد یادگیری و بیان اینکه روان انسان وجود مستقل ندارد و تنها «شکلی»^۲ از بدن است، به نقد می‌کشد؛ اما از سوی دیگر، بدن را با «ارواح حیوانی»^۳ پر کرده و به وجود ذرات ماورای طبیعی^۴ معتقد می‌شود. این ابهام باعث جدایی میان پیروان بی‌شمار او گشته است. در بین طرفداران او، هم وحدت‌گرایان و ماده‌گرایان نقابداری^۵ همچون ثئوفراستوس^۶ و ابن‌رشد^۷ هستند و هم دوگانه‌گرایانی مانند سنت توماس آکویناس^۸ و بسیار دیگری از محققین.

مورد دیگر ابهام، لنین^۹ (۱۹۴۷) است که خود را یک ماده‌گرا می‌داند، اما زمانی که به مسئله تن-روان می‌رسد، دچار لغزش می‌گردد. او برای اثبات مادی بودن فکر، به دیدگاه فیلسوف مادی، دیتزگن،^{۱۰} تمسک جست و سپس اضافه کرد که ذهنی، امری متضاد با مادی است^{۱۱} و چنین استدلال نمود که اگر این تضاد انکار شود، تضادی میان آرمان‌گرایی و ماده‌گرایی باقی نمی‌ماند (ملاحظه می‌کنید که در اینجا لنین برای اثبات دیالکتیک خود، ماده‌گرایی را به مسلخ می‌برد). تأثیر لنین بر فلسفه امروز مارکسیستی، چنان است که در میان ملتی که فلسفه مارکسیست-لنینیست رایج است، دوگانه‌گرایی روان-فیزیکی مشهورترین فلسفه روان به شمار می‌آید. به همین دلیل مورخ روان‌شناسی صاحب‌نام روسی،

1. nativism

2. form

3. animal spirits

4. supernatural entities

5. cryptomaterialists

6. Theophrastus

7. Averroes

8. Aquinas, St. Thomas

9. Lenin, V. I.

10. Dietzgen, J.

یکنواخت ارائه نشده و هر کدام دست‌کم پنج دیدگاه را دربر دارد که با یکدیگر هیچ سازگاری ندارند. خلاصه‌ای از این دسته‌بندی را در جدول ۱-۲ می‌توان دید.

هر دو گروه، نکات و ویژگی‌های قابل توجهی دارند. اولین ویژگی این است که تقسیم به وحدت‌گرایی و دوگانه‌گرایی با تقسیم سنتی آرمان‌گرایی - ماده‌گرایی تطبیق نمی‌کند و هر دو جناح، هم شامل آرمان‌گراها و هم ماده‌گراها هستند؛ برای نمونه، افلاطون^۱ و هگل^۲ هر دو آرمان‌گرا بودند، اما افلاطون در سلک دوگانه‌گرایان قرار دارد؛ در حالی که هگل یک وحدت‌نگر می‌باشد؛ مثال دیگر اینکه داروین^۳ و گت^۴ بوخنر^۵ مولشت^۶ هم ماده‌گرا بودند و هم طرفدار پدیدۀ همانندی^۷؛ زیرا معتقد بودند همان‌طور که کبک صافرا ترشح می‌کند، از مغز نیز اندیشه تراوش می‌شود.

دومین ویژگی قابل توجه درباره تقسیم به وحدت‌گرایی و دوگانه‌گرایی، این است که این تقسیم جدا از مسائل شناخت‌شناسی است؛ به‌ویژه آنکه این تقسیم نه با تقسیم دوگانه ذهن‌گرا-واقع‌گرا^۸ هماهنگ است و نه با تقسیم تجربه‌گرا-عقل‌گرا^۹ از این‌رو، با اینکه آبر^{۱۰} و کوئین^{۱۱} تجربه‌گرا هستند، ولی آبر دوگانه‌نگر و کوئین فیزیک‌گرا^{۱۲} است. در مقابل، پوپر^{۱۳} و اسمارت^{۱۴} واقع‌گرا هستند؛ در حالی که پوپر دوگانه‌نگر و اسمارت وحدت‌گرا می‌باشد (ر.ک: جدول ۱-۲).

- | | | | |
|---|---------------------|---------------------|---|
| 1. Plato | 2. Hegel, G. W. F. | 3. Darwin, C. R. | 4. Vogt, C. |
| 5. Büchner, L. | 6. Moleschott, J. | | |
| 7. epiphenomenalist (بر اساس آن، همه امور ذهنی أعراض بدن می‌باشد) | | | 8. subjectivist-realist |
| 9. empiricist-rationalist | 10. Ayer, A. J. | 11. Quine, W. V. O. | |
| | | | ۱۲. توضیح اینکه فیزیک‌گرایی یکی از شعبه‌های وحدت‌گرایی است. |
| 13. Popper, K. R. | 14. Smart, J. J. C. | | |

نمی‌دهد.^۱ دوم، این فلسفه، به «اصل اولیه فیزیک»،^۲ یعنی اصل بقای انرژی حمله می‌کند؛ (زیرا بر این فرض مسلّم استوار است که ذهن غیر مادی می‌تواند ماده را به حرکت درآورد). سوم، (این فلسفه، انگاره ضمنی تمام علوم آزمایشی، یعنی این را که ذهن نمی‌تواند به‌طور مستقیم بر ماده عمل کند، مورد هجوم قرار می‌دهد؛ به دلیل اینکه اگر می‌توانست، هیچ‌یک از وسایل و ابزار خواندن، ارزشی نمی‌داشت. چهارم، این فلسفه با احیای موارد شاذ^۳ هستی‌شناختی روان‌شناسی کلاسیک، چنین می‌پندارد که تفاوت حالات و فرآیندهای ذهنی با دیگر حالات و فرآیندها در این است که اینها حالات اشیا و با فرآیندهای اشیا نیستند. پنجم، این فلسفه با پیش‌فرض‌های تلویحی زیربنایی روان‌شناسی فیزیولوژیک و عمدتاً اینکه حالات روانی همان حالات مغز است، همگون نیست.^۴ ششم، این فلسفه با زیست‌شناسی تکاملی^۵ که تنها امور مادی را به رسمیت می‌شناسد، هماهنگی ندارد. هفتم، این دیدگاه دعوتی به سوی فراروان‌شناسی^۶ و پذیرش این امر است که نسبت روان به مغز، چونان نسبت نوازنده به صفحه پیانو می‌باشد (تشبیه از اکلز). هشتم، اگرچه این نظریه با اصول الهیات مسیحیت، به زیبایی سازگار است، خود وسیله‌ای شده تا ماده‌گرایان را به دگماتیسم و خلط میان دین و علم متهم کند^۷ (اکلز و رایبسون، ۱۹۸۵، ص ۳۶).

بیشتر (و البته نه تمام) فلسفه‌های روان، مجمل و مبهم هستند؛ در حالی که ماده‌گرایی حدوثی و همدم علمی آن، یعنی روان‌زیست‌شناسی، نسبتاً تبیین شده و دربردارنده برخی مدل‌های ریاضی هستند و از حمایت‌های قوی تجربی برخوردارند (مراجعه شود به بیندرا، ۱۹۷۶؛ بونزه، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱؛ دیموند،^۸ ۱۹۸۰؛ ادلمن^۹ و مونتکسل^{۱۰} ۱۹۷۸؛ هب، ۱۹۴۹، ۱۹۸۱؛ میلنر، ۱۹۷۰؛ تامسون،^{۱۱} ۱۹۷۵ و اتال^{۱۲} ۱۹۷۸). افزون بر این، برخلاف دوگانه‌گرایی و وحدت‌گرایی آرمان‌گرا، ماده‌گرایی حدوثی، وجود امر غیر مادی را که خود به معنای وجود استثنایی در قانون طبیعت و یک امر غیر قابل تجربی است، نمی‌پذیرد.^{۱۳} مختصر

۱. تعریف مفاهیم کلیدی و روشن ساختن آنها از جمله مقدمات ضروری هر بحثی است که این تعریف به آن اشاره دارد و نویسنده محترم به حق بر آن تأکید دارد، هر چند خود او در کاربرد مفاهیم کلیدی بحث، از این اصل در بیشتر موارد غافل می‌ماند.

2. fundamental tent of physics

3. physiological psychology

4. evolutionary biology 5. parapsychology

6. Diamond, S. J.

7. Edelman, G. M.

8. Thompson, R. F. 9. Uttal, W. R.

۱۰. انکار امر غیر مادی، با معرفی آن به عنوان یک امر استثنایی در قانون طبیعت، اقدامی غیرعالمانه و ناشی از

ژاروویسکی^۱ (۱۹۷۵، ص ۱۶۸)، دیدگاهی را که «آگاهی را فرآیند فیزیولوژیک مغز می‌داند»، به اتهام ماده‌گرایی عامیانه طرد می‌کند.

سومین مورد مهم از سردرگمی یاد شده، دیدگاه «سه جهانی» پوپر^۲ است (اکلز و رابینسون،^۳ ۱۹۸۵؛ پوپر و اکلز، ۱۹۷۷). بر اساس این دیدگاه، واقعیت از سه «جهان» ترکیب یافته است: جهان یک (فیزیکی)،^۴ جهان دو (تجربه ذهنی)،^۵ جهان سه (فرهنگ).^۶ جهان اول، مادی است؛ جهان دوم، غیر مادی است و جهان سوم، مجموعه‌ای از اشیای مادی مانند کتاب‌ها و امور غیر مادی همچون محتوای کتاب‌ها می‌باشد. جهان اول و دوم در تعامل با یکدیگرند (آنچنان که اکلز می‌گوید، این تعامل بر اساس یک «مغز ارتباطی»^۷ است که تاکنون ناشناخته مانده است)؛ جهان سوم، محصولی از جهان دوم بوده که بر همان جهان نیز واکنش متقابل دارد. هیچ‌یک از پوپر و همکاران و پیروانش، در هیچ‌یک از نوشته‌هایشان به خود زحمت نمی‌دهند که حتی یکی از مفاهیم اساسی این تثلیث جدید را تبیین کنند (و مثلاً تعریفی از آن ارائه دهند)؛ به‌ویژه آنها چند چیز را به ما نمی‌گویند: الف) «جهان‌های آنها» چه نوع چیزهایی است، آیا یک رشته‌اند، مجموعه‌ای در حال تغییرند، یک توده و یا یکسری از سیستم‌ها هستند؛ ب) حالت ذهنی چیست، جز اینکه حالتی از شیء عینی نمی‌باشد و ج) سازوکار تعامل تن-روان چگونه است، البته به جز پیشنهاد اینکه احتمالاً موردی از دور جنبانی^۸ باشد.

بنابراین، دوگانه‌نگری تعامل‌گرا^۹ امروزه نیز به اندازه‌ی زمان دکارت ناسامان است (۱۶۲۹) (امروزه حتی این امر، آشفته‌تر است؛ چرا که در آن زمان، دکارت این خطر را به خود پذیرفته و احتمال داده است که غده صنوبری،^{۱۰} محلی است که روان و تن با هم ملاقات دارند؛ در حالی که اکلز هنوز در جستجوی «مغز ارتباطی» خویش است). آنچه به‌طور روشن در مورد فلسفه ذهن پوپر-اکلز می‌توان گفت به فرار زیر است: اول، این فلسفه خام است؛ چون مفاهیم کلیدی آن - و به‌ویژه مفاهیم «جهان»، «روان» و «تعامل» - تعریف نشده است و هیچ فرضیه دقیق‌تری درباره ماهیت ذهن و یا تعامل ادعایی آن با مغز ارائه

1. Jarochevski, M.

2. Popper's three world doctrine

3. Robinson, D. N.

4. Physical

5. subjective experience

6. culture

7. liaison brain

8. telekinesis

9. Interactionist dualism